

• دریافت ۸۹/۶/۲۲

• تأیید ۸۹/۸/۱۸

## واژه طنز چگونه و از چه زمانی اصطلاح شد؟

ابوالقاسم قوام\*

نیما تجبر\*\*

### چکیده

با این که واژه طنز در گذشته زبان فارسی حضور داشته اما دیرزمانی نیست که به اصطلاحی ادبی تبدیل شده و سپس در زبان عام مورد استفاده گسترده قرار گرفته است. با این همه، چگونگی حضور و زمان تقریبی ورود این واژه به حوزه اصطلاحات ادبی نکته‌ای است که در اکثر تحقیقات مغفول مانده است؛ برای حل این مسأله، ما در ابتدا معنای قاموسی طنز را بررسی کرده‌ایم تا نشان دهیم که این واژه، نیازمند تعریفی دوباره بر اساس معنای امروزی و اصطلاحی آن است و سپس به بحث اصلی این مقاله، یعنی جستجوی زمان و چگونگی حضور واژه طنز پرداخته‌ایم. نتیجه این تحقیق روشن می‌کند که واژه طنز در مواجهه با اصطلاحات ادبی فرنگی طرح و اختیار شده و پیشینه آن به صورت جدی، نهایتاً به چهاردهم گذشته باز می‌گردد.

### کلید واژه‌ها:

واژه طنز، تاریخچه، هنر، فکاهه.

\* استادیار دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد

\*\* دانشجوی دوره دکتری دانشگاه فردوسی مشهد (e.mail: tajabbor@gmail.com)

## مقدمه

طنز واژه‌ای چندان آشنا یا آشنانماست که کمتر کسی در دانستن معنا و کاربرد آن تردید به خود راه می‌دهد؛ گستره کاربرد آن از گفتار روزمره تا نوشتار، از تصویر و عکس و نقاشی تا موسیقی است. با این همه و با وجود تحقیقات پراکنده در این زمینه که مسلماً همه دارای ارزشی یکسان نیستند، دو مسأله رها شده در این باره وجود دارد: اول، کاستیهای موجود در تعریف تازه طنز، بر اساس تحوّل معنایی تازه‌ای که در زبان فارسی پیدا کرده. دوم، پیشینه حضور اصطلاحی آن، که مسأله اصلی این مقاله است. غرض ما از طرح مسأله اول که حل آن نیازمند تحقیق و تفحصی دیگر است، پیوند مؤثر آن با بحث اصلی و نیز، روشن شدن این نکته است که واژه طنز را چه کسانی در معنی تازه آن به کار گرفته‌اند؛ بدین سبب، ناگزیر از طرح معنای قاموسی آن بوده‌ایم. بنابراین، هدف ما حل مسأله اول نبوده و ما تنها به نمایش خلأ موجود در این زمینه پرداخته‌ایم اما کوشیده‌ایم برای مسأله دوم، پاسخی منطقی بیابیم.

## معنای واژه طنز در فرهنگهای فارسی، عربی و انگلیسی

## فرهنگهای فارسی

ش. ص/ج	معنی	فرهنگ
۵۶۳/تک جلد	ناز و سخریه و سخن به رموز گفتن و طعنه (از لطائف).	۱ غیاث اللغات
۳/۲۲۶۲	ناز و سخریه و طعنه و تهمت و سخن به رمز.	۲ نفیسی (ناظم - الطبا)
۱۰/۱۵۵۳۱	فسوس کردن (متنهی الارب) (منتخب اللغات). فسوس داشتن. (دهار). افسوس داشتن. (زوزنی). افسوس کردن. (تاج المصادر). // بر کسی خندیدن. // عیب کردن. (زوزنی). // لقب کردن. (زوزنی). // سخن به رموز گفتن. (غیاث) (آندراج). // طعنه. (غیاث) (آندراج).	۳ دهخدا
۲/۲۲۳۷	طنز ۱- (مص م). افسوس کردن، مسخره کردن. ۲- طعنه زدن، سرزنش کردن. ۳- (مص ص). مسخره. ۴- طعنه، سرزنش. ۵- (إ). ناز.	۴ معین
۵/۴۹۰۵	۱. (ادبی) شیوه بیان ادبی، اعم از شعر و نثر، که در آن عیبهای فردی و اجتماعی مورد تمسخر قرار می‌گیرد و هدف آن اصلاح رفتارهای بشری است. ۲. سخن طعنه- آمیز؛ سرزنش ۳. سخن تمسخرآمیز.	۵ سخن

پیش از بررسی معناهای واژه طنز، باید یادآور شویم که این واژه به فرهنگهای لغت فرس، برهان قاطع و امثال و حکم دهخدا راه نیافته است و دلیل آن ناگفته پیداست: طنز واژه‌ای عربی است و این سه فرهنگ بیشتر به واژگان فارسی پرداخته‌اند و یا واژگان عربی بسیار پرکاربرد را به خود پذیرفته‌اند. اما با نگاهی به آنچه از فرهنگهای پیش گفته برمی‌آید، می‌توان گستره معنایی این واژه را به سه بخش تقسیم کرد:

۱. **ناز**، که از ویژگیهای رفتاری معشوق شعر دل‌انگیز فارسی است؛ آنچه بی‌نیازی یار را از هر که و هر چه پدید می‌آورد، به پشتوانه زیبایی چشم‌گیر او با نمودی نازآمیز و عشوه‌ساز است. اگر از این سو معنای طنز را بیشتر باز کنیم، می‌توان انگاشت که چون یار جز از خود، کسی را به چیزی بر نمی‌گیرد با دیگران و غیر، رفتاری از سر ریشخند و فسوس و به بازی گرفتن دارد. این بهره از معنای طنز در صفت طنّاز هم‌چنان در توصیف و ستایش خوبان و زیبارویان به کار می‌رود.

۲. **فسوس / افسوس**، که برابر فارسی واژه طنز به شمار می‌آید و در فارسی به چهار معنا به کار رفته است: ۱. ظلم و ستم ۲. دریغ و حسرت ۳. بازی و ظرافت ۴. سخر و لاغ (برهان قاطع: ج ۱/۱۴۹ و ج ۳/۱۴۸۹) شعر و نثر فارسی چندان از معناهای چندگانه این دو واژه، بهره دارد که ما را از آوردن گواه و شاهد بی‌نیاز می‌سازد.

۳. **طعنه / سُخریه / سرزنش**، هر چند این سه واژه به یک معنی نیستند و هریک کاربرد روشن معنایی خود را دارند. با این همه می‌توان آنها را در یک دسته جای داد، چراکه رشته ناپیدای طنزآگینی یا طنزآمیز بودن این سه را به هم پیوند می‌دهد؛ طعنه‌ای که از معنای طنز برمی‌آید با طعنه در معنای عام یک‌سان نیست، طعنه‌ای است طنزآلود و ریش‌خندسان؛ سُخریه معنای روشنی دارد که امروز نیز از واژه مسخره و مسخره کردن برمی‌آید، سُخریه و مسخره کردن مرزی نمی‌شناسد تنها با اندکی ذوق و ظرافت به دست آوردنی است، نیازی نیست که چیزی یا کسی به راستی مسخره کردنی یا سُخره‌برانگیز باشد چنانکه حتی از صفتهای مثبت نیز می‌توان آن را پدید آورد و به کار بست. سرزنش نیز چنانکه درباره طعنه آوردیم با سرزنش آشنای ما این تفاوت را دارد که، می‌باید با طنز و شوخی آمیخته باشد. سرزنشی از سر جد، در کاربرد این معنا منظور نیست.

اما چند معنای دیگر در معناهای واژه طنز آمده که در این سه دسته جای نمی‌گیرد و می‌باید کاربرد بسیار ویژه‌ای از واژه طنز باشد؛ کاربردی که سخت وابسته به نوشته (شعر یا نثر یا

هرگونه دیگر) و بافت سخن گوینده است یا قرارداد معنایی تازه‌ای که شاعر یا نویسنده‌ای آنرا به‌ویژه برای سخنی مشخص آورده‌است: **لقب کردن، سخن به رمز گفتن و تهمت**؛ متأسفانه فرهنگ‌نویسانی که این دو معنا را برای واژه طنز برشمرده‌اند در آوردن شاهد کوتاهی کرده‌اند.

بالین همه آنچه امروزه ما از معنای طنز درمی‌یابیم با هیچ‌یک از معناهایی که در فرهنگها آمده، هم‌سو نیست؛ تنها در فرهنگ بزرگ سخن، اشاره‌ای به معنای ویژه این واژه هست که آن نیز در تعریف درست و سنجیده طنز داوری شتاب‌زده‌ای به شمار می‌آید؛ به دو سبب: یکی آن که ما تنها از عیبها طنز نمی‌سازیم، هر آن چیزی که بینگارید می‌تواند با ترفندهای طنزپردازی به دامنه طنز درآید و دو دیگر اینکه حتی اگر بپذیریم، یکی از چندین کارکرد طنز (توجه داشته باشید که می‌گوییم کارکرد (function) و نه خود طنز) بازگویی عیبهای فردی یا اجتماعی است، آنرا تمسخر نمی‌کنیم بلکه تلاش می‌کنیم درباره آن داوری کنیم و آنرا بسنجیم. با رعایت این نکته که داوری ما در ظاهر امر، جدی نیست، بلکه از سر شوخی است و طنز.

هم‌چنین نکته دیگری که از بررسی فرهنگها برمی‌آید، تازگی معنای امروزی طنز است؛ طنز در معنایی که ما امروزه از آن می‌فهمیم در هیچ‌یک از فرهنگهای پیش از «سخن»، نیامده و پیداست که پیشینه این دست کاربرد فراگیر آن می‌باید پیشینه‌ای چند ده‌ساله باشد که در هنگام تألیف فرهنگهای مهم پیش از سخن، به این شیوه مطرح نبوده‌است؛ و نیز آنچه امروزه، بی‌درنگ پس از شنیدن واژه طنز در ذهن ما نقش می‌بندد، خندیدن است که جز در فرهنگ دهخدا، آن هم به صورتی گنگ (به کسی خندیدن. چه‌طور؟ چه‌گونه؟ به چه سبب؟) در دیگر فرهنگها به کار نرفته‌است.

برآیند همه آنچه گفتیم می‌تواند در این جمله‌ها خلاصه شود که، گسلی پنهان در میان شناخت و دریافت ما از واژه طنز در کاربرد کنونی‌اش با معناهای گذشته آن جود دارد که می‌تواند سررشته شناسایی ماهیت آن نیز به شمار آید. به سخنی روشن‌تر: ۱. واژه طنز در معنای امروزی‌اش در فرهنگها به‌درستی معنی نشده، هرچند اشارتهایی گذرا به بعضی از ویژگیهای آن وجود دارد. ۲. درباره چگونگی کاربرد و معنی اصطلاحی طنز، سخنی به میان نیامده‌است.

## فرهنگ‌های عربی

ش. ص / ج	معنی	فرهنگ
۷۱۸/ تک جلد	طَنَزَ به ن طَنَزًا: سخر به. قال الجوهری أَظْنَهُ مَوْلِدًا أَوْ مَعْرَبًا.	۱. أقرب الموارد
۸/۲۰۷	طَنَزَ يَطْنِزُ طَنَزًا: کلمه باستهزاء، فهو طَنَازٌ. و الطَّنَزُ: السُّخْرِيَّة. (جمله جوهری نیز آورده شده)	۲. لسان العرب
۲/۸۸۰	الطَّنَزُ: السُّخْرِيَّة. و طَنَزَ يَطْنِزُ فهو طَنَازٌ. و أَظْنَهُ مَوْلِدًا أَوْ مَعْرَبًا.	۳. الصَّحاح
۴/۴۸	(الطنز) بالفتح (السخریه) نقله الصاغاني و يقال (طنز به) يطنز (فهو طناز).	۴. تاج العروس
۲/۱۸۰	(الطنز) السُّخْرِيَّة طَنَزَ به فهو طَنَازٌ.	۵. القاموس
۲/۱۱۸۴	(طَنَزَ) به طَنَازٌ، ن: تمسخر و فسوس کردن به او. طَنَازٌ و طانز: بسیار فسوس کننده.	۶. المُنْجِد
۲/۱۳۹۲	طَنَزَ طَنَازًا هـ: او را ریشخند کرد و سخنانی به او گفت که او را به هیجان آورد.	۷. لاروس

چنانکه از فرهنگ‌های عربی نیز برمی‌آید و می‌بینیم، معنای واژه طنز در عربی به گستردگی زبان فارسی نیست و تنها در معنی مسخره کردن، استهزا و ریشخند به کار می‌رود؛ نکته قابل تأمل، حدس جوهری است که در دیگر فرهنگها نیز به نام او ذکر شده؛ او واژه طنز را عربی شده می‌داند نه عربی. (!) باین همه، سندی متقن در این باره ارائه نکرده‌اند که بتوان عکس آن را رد کرد؛ یعنی بر آن بود که طنز از فارسی به عربی رفته است و سپس به فارسی بازگشته است. برآیند بررسی فرهنگ‌های عربی، درباره واژه طنز نشان از سیر تحوّل معنایی آشنایی دارد که درباره اکثر واژه‌های از عربی به فارسی آمده وجود دارد؛ در این انتقال واژه تازه معناهای بیشتری یافته‌است.

## فرهنگ‌های انگلیسی

Humor	Irony	Satire	Scoff	Wit	فرهنگ	
شوخی شوخ‌طبعی خوش‌مزگی تفریح	طعنه گوشه کنایه تعریض <b>طنز</b>	<b>طنز</b> هجو هزل هجوییه	ریشخند تمسخر استهزا طعنه	شوخ‌طبعی بذله‌گویی ظرافت طبع	هزاره	1
مزاح شوخی بذله خوش‌مزگی شوخ‌طبعی	<b>طنز</b> طعنه تعریض ریش‌خند استهزا	هجونامه هجاییه <b>طنز</b> طنزنویس هجا	تمسخر کردن مورد استهزا قرار دادن خندیدن به	شوخ‌طبعی بذله‌گویی ظرافت طبع خوش‌طبعی لطیفه	جعفری	2
شوخی لطف حس درک شوخی یا لطایف	طعنه استهزا	هجو شعر هجایی مسخره	تمسخر استهزا طعنه استهزا کردن	هوش ادراک شوخی لطیفه بذله‌گویی	حییم	3
این واژه را ندارد.	ریشخند <b>طنز</b>	خندستان ساتیر هزل	این واژه را ندارد.	هوش تیزهوشی شوخ‌طبعی بذله‌گویی	علوم انسانی	4

گنجاندن فرهنگ‌های انگلیسی در کنار فارسی و عربی در نگاه نخست، شاید اندکی بی‌ربط و نابه‌جا بنماید؛ اما منظور ما از آوردن آن، نمایش سردرگمی مترجمان فرهنگ‌هاست در برابرگزینی و ترجمه واژه‌های حوزه طنز به فارسی. همان‌گونه که می‌بینیم گستره معنی‌یابی و جای‌گزینی برابری درخور برای واژگان بیگانه‌ای که در درون خود به بخش‌هایی از معنای طنز نزدیک می‌شوند، آنچنان آشفته و درهم است که خود می‌تواند گویای ناروشنی، بی‌مرزی، نبود تعریف روشن و دقیق از معنای طنز در زبان فارسی باشد. این سردرگمی و ابهام در فرهنگ‌های توصیفی واژگان ادبی و اصطلاح‌شناسیها به اوج می‌رسد، چنانکه برای نمونه در فرهنگ واژگان ادبیات و

گفتمان ادبی، طنز به تنهایی برابر همه واژگان humor, irony, satire, wit نشست است و در برابر همه آن معنی شده. (نبوی و مهاجر 1381:130) و یا مثلاً می‌توانید به فرهنگ توصیفی نقد ادبی (فرانسه- فارسی) نگاه کنید که humor را هزل، مطایبه، طنز، فکاهه معنی کرده‌اند؛ (کهنمویی پور 1381:390) یا irony را طنز، ریش‌خند؛ (همان: ۴۳۰) و یا satire را هجویه، هجونامه. (همان: ۷۹۱)

نکته دیگری که از بررسی فرهنگهای انگلیسی- فارسی به دست می‌افتد، این است که جز واژگان طنز، هزل و هجو که در زبان فارسی ارزشی اصطلاحی پیدا کرده‌اند- هرچند، گاه گنگ و ناگویا- دیگر واژگانی که در زبان انگلیسی ارزش اصطلاحی مشخص و معنایی روشن دارند، در زبان فارسی هیچ برابر جدی یا قابل تأملی ندارند و با واژه‌هایی عام و بی‌مرز برابر می‌شوند. آنچه در نهایت از بررسی فرهنگ‌نامه‌ها درباره واژه و معنای طنز دریافته می‌شود این است که هیچ تحقیق جدی و تأثیرگذاری برای تثبیت معنا و مرزبخشی محدود و معنی‌دار در حوزه واژه‌های طنز و شوخ‌طبعی انجام نگرفته‌است که برآیند آن منجر به ثبات در انتخاب برابرنهادی معین دست‌کم برای بعضی از واژه‌های مهم باشد؛

ضمناً ما از یاد نبرده‌ایم که فرهنگها به هر حال کلیتی از معناهای اصلی و فرعی یا مجازی هر واژه را پیش روی ما می‌گذارند که لزوماً از دقت لازم برخوردار نیست؛ اما سخن بر سر آن است که این تنوع در انتخاب برابرنهادها نیز می‌باید در جایی حداقل به هم نزدیک شود یا با هم همسان باشد اما چنانکه می‌بینیم، هیچ دو فرهنگی حتی بر سر یک واژه هم چنین توافقی را نشان نمی‌دهند. یعنی در هیچ یک از فرهنگها، هیچ کدام از دو معنای اول واژه‌ها یکی نیست؛ اما هدف از طرح این موضوع، علاوه بر درآمد به بحث طنز که منطقی‌تر است از معنی قاموسی آن آغاز گیرد، نشان دادن این نکته بسیار مهم است که ما هم‌چنان در نخستین قدم در مقوله طنز با مسایل رها شده‌ای روبه‌رویم که اجازه پیش‌رفتن و طرح و شناخت دیگر مسائل را فراهم نمی‌کند؛ اما مهمتر از این نکته، پیشینه پیدایی واژه طنز در معنای تازه است که این مقاله همّت خود را مصروف آن داشته‌است.

### واژه طنز چگونه و از چه زمانی در معنی تازه به کار گرفته شده؟

این پرسش که از بنیادی‌ترین پرسش‌های آغازین پژوهش درباره طنز به شمار می‌آید به سادگی در همه کتابها و پژوهشهای طنز نادیده انگاشته شده است. شاید قید همه را گزافه بینگارید اما

در واقع هیچ پژوهشگری به‌درستی نکوشیده تا روشن کند، این واژه از چه زمانی و چگونه در معنی تازه به کار گرفته شده؛ نکته‌ای که حیرت‌آور می‌نماید! در میان کتابهایی که حتی نام طنز بر پیشانی خود دارند، تنها در کتاب *طنز فاخر سعدی*، آقای پزشکزاد در این باره سخن گفته‌اند: «طنز که در گذشته به معنی طعنه زدن و مسخره کردن استعمال و ثبت شده - با بار معنی جدید، یعنی مرادف لفظ *satire* غربی - کاملاً تازه و تازه به دوران رسیده و از ابتکارات و ابداعات پنجاه شصت سال اخیر است و پیش از آن به این معنی، سابقه ندارد. در دوران انقلاب مشروطیت و سالهای بعد از آن که طنز سیاسی و اجتماعی در مطبوعات کاربرد فراوانی پیدا کرده است، هنوز از اصطلاح طنز اثری دیده نمی‌شود. بیاد نداریم که «چرند و پزند» دهخدا، یا اشعار سیاسی *سید/شرف‌الدین قزوینی*، عنوان طنز گرفته باشند. در دهه بیست، حتی روزنامه‌های توفیق و باباشمل که روزنامه‌های طنز سیاسی بودند. چنین عنوانی به خود نمی‌دادند. شروع رایج شدن لفظ طنز به معنای امروز مربوط به همان دهه بیست است که بعضی از بزرگان ادب، به گمان من، بخاطر تفکیک و تمیز طنز از هجویه‌های رکیک و زشت رایج در مطبوعات، اصطلاح طنز را باب کردند. عباس اقبال آشتیانی، در مجله ارمان و دکتر پرویز خانلری، در مجله سخن، بخصوص به مناسبت معرفی عبید زاکانی، لفظ طنز را کم‌کم و همراه با الفاظ کمکی دیگر برای رساندن معنی - مثل «طنز و کنایه» یا «طنز و مطایبه» - برابر ساتیر غربی، معمول کردند و بمرور از طرف جامعه پذیرفته شد.» (پزشکزاد: ۱۳۸۱: ۳۹)

از مجموع سخن آقای پزشکزاد چند نکته بیرون می‌توان کشید: (۱) طنز پیشتر در معنی دیگری به کار می‌رفته‌است و سپس برابر نهادی برای ساتیر اروپایی شده‌است. (۲) آغاز رواج یافتن واژه طنز به دهه بیست بازمی‌گردد. (۳) در چگونگی رواج یافتن این واژه در معنی تازه، ایشان استادان، اقبال و خانلری را آغازکننده دانسته‌اند و سرآغاز را از مجلات و موضوع عبید و نقد او انگاشته‌اند. نکته اول، طرح معنای قاموسی طنز پیش از اصطلاح شدن است که ما در صفحات اول بدان پرداختیم با این تفاوت که جناب پزشکزاد فقط دو معنی از چندین معنی آن را آورده‌اند، طعنه و مسخره؛ اما بر سر بخش دوم سخن‌شان چنانکه در بررسی فرهنگهای انگلیسی دیدیم امروزه توافقی وجود ندارد، یعنی لزوماً ساتیر را طنز معنی نکرده‌اند. با این همه، موضوع بحث ما بر دو نکته دیگر قرار می‌گیرد که ایشان برای اثبات تاریخچه کاربرد طنز هیچ شاهدهی ذکر نکرده و تنها به گفتن دهه بیست بسنده کرده‌اند - البته یک‌بار گفته‌اند که روزنامه‌های طنز سیاسی در دهه بیست، این واژه را درباره خود به کار نمی‌برده‌اند اما استادان از این دهه طنز را



در معنای تازه به کار گرفته‌اند؟) - و سپس بی تمهید مقدمه‌ای افزوده‌اند که خانلری و اقبال این واژه را در دو مجلهٔ ارمغان و سخن رواج داده‌اند و بهانه‌شان یا شاید بهتر باشد بگوییم انگیزه‌شان از کاربرد این واژه در معنای تازه، سخن گفتن از عبید زاکانی بوده‌است؛ از آنجایی که آقای پزشکزاد طنزپرداز صاحب‌نظر و باریک‌بین‌اند، ما چنین فرض کردیم که عدم دسترسی به منابع، در دیار فرنگ! ایشان را از ذکر سند و مأخذ و نشانی سر راست بازداشته‌است؛ از این رو، بر آن شدیم تا با جست‌وجو در مجله‌های سخن و ارمغان، اساس سخن‌شان را بیابیم. جست‌وجوی خود را از مجلهٔ سخن آغاز کردیم و خوش‌بختانه وجود مقاله‌ای از دکتر خانلری دربارهٔ عبید اثبات شد؛ مقاله‌ای با نام «یک منتقد اجتماعی زبردست (عبید زاکانی)» در دورهٔ سوّم سخن، آذر و دی ۱۳۲۵ که بخش دوّم آن در اردیبهشت و خرداد ۱۳۲۶ به چاپ رسیده است؛ حال صحت دعوی ایشان را از خلال مقاله می‌سنجیم:

مقاله این چنین آغاز می‌شود: «در ادبیات وسیع و گران‌بهای فارسی که از اغلب انواع آثار ادبی بهترین و درخشان‌ترین نمونه‌ها را در بر دارد، انتقاد، خاصه انتقاد اجتماعی، بسیار نادر است.» (خانلری (آ) ۱۳۲۵: ۴۰۹) چنانکه می‌بینیم از سر‌آغاز دکتر خانلری کوشیده‌است شیوهٔ نگرش به عبید را دگرگون کند و بنیاد کار او را انتقاد و انتقاد اجتماعی بداند و بنامد. این کوشش این گونه پی‌گرفته می‌شود: «نام عبید مدتها به **هزّالی و هجاگویی** در ادبیات فارسی شهرت داشته و همین شهرت، ارزش واقعی آثار گران‌بهای او را از نظرها دور کرده‌است. حقیقت آن است که **مطایبات عبید زاکانی هزل و یاوه نیست** و برای تفریح خاطر مردمان کوتاه‌نظر و لاابالی نوشته نشده است بلکه هر بیت و سطر آن **کنایه‌ای تند و نیشی دردناک به اجتماع فاسد زمان او** در بر دارد.» (همان: ۴۱۰-۴۰۹) از واژه‌ها و جمله‌ای که ما بر آن تأکید کرده‌ایم می‌توانیم گزاره‌هایی این چنین بسازیم که گویای دیدگاه تازهٔ استاد به عبید است: (۱) عبید به هزّالی و هجاگویی آوازه دارد اما آثار او نشان می‌دهد که او هزّال و هجاگو در معنی آشنا نیست. (۲) عبید صاحب مطایبات است اما مطایباتش هزل و یاوه نیست (هزل را این‌جا با یاوه یکی دانسته‌اند). (۳) سخنان عبید کنایه است، کنایه‌ای به اجتماع فاسد زمان او. پس از خواندن این گزاره‌ها، خواننده از خود می‌پرسد: (۱) اگر عبید هزّال و هجاگو نیست پس چه نام دارد یا او را چه می‌توان نامید؟ (۲) تفاوت مطایبه با هزل چیست که آثار عبید را می‌باید مطایبه نامید نه هزل؟ و (۳) منظور از، سخن عبید کنایه است، چیست؟ (آیا منظور غیر مستقیم بودن است؟). حال اگر همهٔ مقاله را بخوانید، خواهید دید که این پرسشها که به‌سادگی از دل گزاره‌های پیش‌گفته

بیرون می‌آید، پاسخی در پی ندارد و نویسنده مقاله آنچه را پیش نهاده، فرومی‌گشاید! اما قرار بود ببینیم قول آقای پزشکزاد درست است یا نه؟ خانلری پس از مقدمه‌ای کوتاه به گستردگی از زمانه عبید سخن می‌راند و پس از آن می‌نویسد: «اینک به بحث درباره رسالات انتقادی عبید می‌پردازیم.» (همان: ۴۱۰) نخستین رساله انتقادی به قول ایشان، اخلاق‌الاشراف است که پس از گزارشی درباره آن، می‌آورد: «از اینجا به **کنایه و طنز** درباره مردمان زمان خود می‌گویید: «اکنون در این روزگار که زبده دهور و خلاصه قرون است چون مزاج اکابر لطیف شد...» (همان: ۴۱۱) افزون بر این، واژه طنز یکبار دیگر نیز در بخش دوم مقاله به کار می‌رود، هنگامی که ایشان به بحث درباره رساله صدپند می‌پردازد، می‌نویسد: «نوع دیگر از این پندها **کنایه و طعن و طنز** به اخلاق اهل زمانه است...» (خانلری (ب) ۱۳۲۶: ۵۲۶) چنانکه پیداست سخن آقای پزشکزاد که گفته‌اند: «لفظ طنز را کم‌کم و همراه با الفاظ کمکی دیگر برای رساندن معنی - مثل «طنز و کنایه» یا «طنز و مطایبه» - برابر ساتیر غربی، معمول کردند.» (پزشکزاد ۱۳۸۱: ۳۹) در این بخش خود درست است اما ایشان نکته‌ای دیگر را پیش از این با گفته بعدی خود درآمیخته‌اند که درست نمی‌نماید. آن‌جا که در آغاز گفته‌اند: «طنز که در گذشته به معنی طعنه زدن و مسخره کردن استعمال و ثبت شده - **با بار معنی جدید، یعنی مرادف لفظ satire غربی** - کاملاً تازه و تازه به دوران رسیده و از ابتکارات و ابداعات پنجاه شصت سال اخیر است و پیش از آن به این معنی، سابقه ندارد.» (همان: ۳۹) دیدیم که خانلری طنز را در معنی پیشین خود، کنایه و طعن (بار دیگر نگاه کنید به فرهنگ‌های فارسی، صفحه اول همین مقاله) به کار برده بود و هیچ نشانی از این که بخواهد بار معنی جدیدی بدان بدهد نه در جمله‌هایی که خواندیم و نه در دیگر بخش‌های مقاله نیست؛ حتی با اینکه در آغاز سخن، چنانکه آوردیم کوشیده بود تا حساب عبید را از هزل و هجا جدا کند باز هم در متن مقاله آورده‌است: «در چنین دوران فساد که راه چاره نیز بسته باشد هزل و هجا وسیله تشفی دل و گاهی تازیانه تنبیه اهل زمانه است.» (خانلری (ب) ۱۳۲۶: ۵۲۷) یا درباره رساله صدپند گفته‌است: «رساله صدپند عبید تقلید هجوآمیز این‌گونه پندنامه‌هاست.» (همان: ۵۲۵) که نقض آشکار سخنهای پیشین نگارنده درباره هزل و هجا و نخواندن عبید است. اصولاً از آنجایی که هیچ‌یک از واژه‌های مطایبه، هزل، هجو تعریفی روشن نداشته‌اند - و هم‌چنان هم ندارند - خانلری نیز در به کار گرفتن‌شان سرگردان می‌نماید و همه را هم‌ارز هم به کار می‌برد. جدای از این نه در این دهه (بیست و نه دهه‌های دیگر، مقاله دیگری از خانلری، دست کم، در مجله سخن نیست که به عبید یا طنز

پپردازد و نشانی از تعمد او برای رواج این واژه باشد. کاربرد اندک و پراکنده واژه طنز نیز شاهدهی دیگر بر این معنی است. اهمیت این مقاله و ارزش تاریخی‌اش به گمان ما، نه چنانکه پزشکزاد گفته‌است در رواج دادن واژه طنز که در طرح دیدگاهی تازه و شک در هزل و هجاگو خواندن عبید است؛ اگرچه خانلری جوان آن روزگار که از استادان نیز به شمار نمی‌آمده - در تاریخ چاپ مقاله، ۱۳۲۵، ۳۳ سال داشته‌است - چنانکه پس از این خواهیم دید، بی‌گمان بخشی از تغییر نگرش‌اش به عبید را وام‌دار استادی میانه‌سال چون عباس اقبال آشتیانی بوده‌است - اقبال، در ۱۳۲۵، ۵۰ ساله بوده - با این همه، در این که او نیز باری دیگر و از دریچه دید خود در کار عبید نگریده‌است تا او و آثارش را از دامنه تنگ هزل و هجو و هزالی برهاند، هم‌چنان ارزش و اهمیت خود را دارد.

### درباره عباس اقبال و به کار بردن واژه طنز

نوشته عباس اقبال درباره عبید از چنان آوازه و اهمیتی برخوردار است که در همه پژوهشهای پس از او درباره عبید تأثیری آشکار داشته‌است، چنانکه حتی در دو کلیات مهم اتابکی و محبوب نیز بخشهایی از آن را بی‌کم و کاست بازآورده‌اند؛ مهمترین بخش این نوشتار نیز بخش یکم یا ترجمه حال عبید است که با سندهای تاریخی پراکنده اما ارزشمند، آگاهی درست و روشنی از زندگی عبید به دست می‌دهد. دیدیم که جناب پزشکزاد بر آن بودند که اقبال سخن درباره عبید را در ارمغان آغاز کرده‌است از این رو ما نیز به جست‌وجو برآمدیم تا مقاله ایشان را در سلسله مجله ارمغان دهه بیست بیابیم؛ اما جالب این که پس از گذر از هفتادخان دست‌یابی به مجله‌های کهن، نشانی از مجله‌های سالهای ۲۱ تا ۲۷ نیافتیم؛ بخش مجلات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و کتابخانه مرکزی تنها سال‌های ۲۰ و ۲۷ به بعد را داشتند و دریغ که کوششهای دیگر نیز برای یافتن همه سال‌های دهه بیست این مجله تا این لحظه، به جایی نرسید. با این همه، گمان ما بر این است که عباس اقبال این نوشتار را هیچ‌گاه به صورت مقاله در هیچ مجله‌ای به چاپ نرسانده‌است، بلکه از آغاز به صورت دیباچه یا مقدمه‌ای بر کلیات عبید نوشته و به چاپ رسانده به چهار دلیل: ۱. دکترخانلری در مقاله‌ای که درباره عبید نوشته‌اند و بخشهایی از آن را پیش‌تر خواندیم، در صفحه نخستین که آغاز به سخن کرده‌اند به شرح زندگی عبید پرداخته‌اند. چرا که با وجود نوشتار کامل و کافی اقبال نیازی بدان نمی‌دیده‌اند و در پاورقی آورده‌اند: «برای اطلاع از احوال و آثار عبید زاکانی رجوع شود به مقدمه‌ای که استاد دانشمند

آقای عباس اقبال بر کلیات منظوم او (چاپ ارمغان) نوشته‌اند. «خانلری (أ) ۱۳۲۵:۴۱۰» که احتمالاً اگر به صورت مقاله در جایی به چاپ رسیده بود، حتماً به آن استناد و ارجاع می‌کردند نه به مقدمه! چون از نظر تاریخی نیز فاصله نگارش مقاله ایشان (۱۳۲۵) تا نگارش نوشتار اقبال (۱۳۲۱)، ۴ سال بوده و دست‌رسی و بازیابی اصل مقاله کار دشواری نبوده‌است. ۲. در مجموعه مقالات عباس اقبال نیز نشانی از مقاله‌ای به نام عبید نیست! ۳. هم‌چنین در فهرست مقالات فارسی ایرج افشار جلد اول، مقاله‌ای با نام عبید زاکانی از عباس اقبال به چشم نمی‌آید. ۴. در این میان، تنها کسی که از چنین مقاله‌ای یاد کرده اما چاپ آن را در مجله‌ای غیر از ارمغان دانسته، دکتر محجوب است که در مقدمه کلیات عبیدش هنگام معرفی دست‌نویسهای آثار عبید، در بخش ۱۲ وقتی از نسخه‌های چاپی‌ای سخن می‌گوید که نخستین آن، کلیات چاپ ارمغان است؛ اندکی پس از گزارش درباره آن می‌نویسد: «از آن پس مقدمه آغاز می‌شود که نوشته شادروان عباس اقبال است. این مقدمه درست همان مطالبی‌ست که مرحوم اقبال در مجله یادگار درباره احوال عبید مرقوم داشته بود.» (!) (محجوب ۱۹۹۹: Ixxxviii) که ما را باز به‌ناگزیر بر آن داشت تا دوره مجله یادگار را در دهه بیست، از آغاز تا انجام بینیم و البته که صحت قول روان‌شاد ارجمند دکتر محجوب، تأیید نشد و مقاله‌ای از اقبال درباره عبید در یادگار یافت می‌نشد. به نظر می‌رسد همه این نکات، نشان از نبود چنین مقاله‌ای باشد و آنچه به گمان ما درباره قول پزشکزاد گفتنی است، این است که ایشان مقدمه کلیات عبید **انتشارات ارمغان** را با **مجله ارمغان** اشتباه گرفته‌اند(!)؛ تنها دسترسی به مجله ارمغان دهه بیست و البته یافتن مقاله، می‌تواند نقض گفته ما در این باره باشد.

اما مقدمه اقبال در سرآغاز کلیات عبید، چهار بخش دارد: الف) ترجمه احوال عبید ب) آثار و تألیفات عبید زاکانی ج) مطایبات عبید د) کیفیت طبع کتاب؛ همانگونه که از عنوانها برمی‌آید، اقبال با منطقی محققانه، برای نخستین بار به بررسی زندگی و آثار و کیفیت آثار عبید می‌پردازد و بی‌هیچ گمانی می‌باید وی را در این زمینه - شناخت عبید و عبیدشناسی - به تعبیر امروز، پایه‌گذار دانست. آنچه را که پیشتر ویژگی یا اهمیت مقاله خانلری دانستیم، یعنی کوشش برای طرح دیدگاهی تازه درباره عبید، در واقع، اقبال آغاز می‌کند؛ در بخش دوم، آثار و تألیفات عبید، اقبال می‌نویسد: «عبید اگر گاه‌گاهی شعری می‌گفته غرضی جز تفریح خاطر یا ادای تکلیف یا تأمین وجه معاش نداشته و در انشاء رسائل مختصری هم که از او باقی است معلوم است که بیشتر منظور او انتقاد اوضاع زمان به زبان هزل و طیبت و خندیدن به ریش روزگار و

ابناء کوتاه‌نظر بی‌خبر آن بوده و در این راه هم آن **شاعر بذله‌گوی** وارسته چندان اعتنا و اصراری به باقی گذاشتن تألیفات و آثار جدی از خود نداشته است.» (اقبال ۱۳۲۱: ید) می‌بینیم که واژه‌های اقبال نیز همان واژه‌های مرسوم‌اند با همان ابهام در معنی و پشتوانه معنایی که از آن گفتیم و با همان پراکندگی که دلالت بر مرزهای ناروشن هریک در ذهن به کار برنده آن دارد؛ توصیف و تحلیل اقبال به همین شیوه و با همین واژه‌ها ادامه می‌یابد، واژه‌هایی چون: مسخره، سخریه، استهزاء، شوخی، لطیفه، مطایبه، مضحک و در نهایت طنز که فقط یک‌بار با هزل هم‌نشین می‌شود: «به این وسیله (رساله‌ها و مطایبات) به همه کس و همه چیز می‌خندیده و به زبان طنز و هزل خرابی زمان و فساد مردم را انتقاد می‌نموده‌اند.» (اقبال ۱۳۲۱: کا) ناگفته پیداست که اگر هدف رواج دادن واژه طنز، به‌ویژه در معنایی تازه و اصطلاحی بود، اقبال بسی - بیشتر این واژه را به کار می‌گرفت و از آنجایی که چنین هدفی در کار نبوده‌است، کاربرد آن محدود به همین یک‌بار است اما هدف اصلی وی که تأکید بر انتقادی بودن آثار عبید است، بارها و بارها تکرار می‌شود که ما تنها به آوردن یک نمونه دیگر بسنده می‌کنیم: «هنرنمایی و **وجهه نظر انتقادی عبید** را در این رساله (اخلاق‌الاشراف) و سایر مطایبات او در فصلی دیگر به تفصیل بیان خواهیم کرد.» (اقبال ۱۳۲۱: یه) بنابراین نتیجه‌گیری پیشین ما درباره اقبال نیز صادق است. اقبال و سپس خانلری همه همّت خود را مصروف آن داشتند که دیدگاه تازه‌ای درباره عبید و آثارش که به هزل و هزالی آوازه داشته، رواج دهند که در پژوهشهای ادبی نوپای زمان آنان جایی نداشته است نه آن‌گونه که پزشکزاد می‌گوید: «اقبال و خانلری در مقالات خود، کوشیده بودند ضمن معرفی عبید و طنز او، تفاوت طنز با فکاهه را روشن کنند.» (پزشکزاد ۱۳۸۱: ۴۰) بلکه می‌خواستند نگاهی را که همیشه از سرآغاز پیدایی این گونه ادبی، هزل، به این دست آثار و گویندگان آن می‌شده، یعنی نگاهی را که در روزگار عبید هم حاکم بوده و تا زمانه ما نیز ادامه یافته است، هزل خوار است و هزالیان حقیر، تصحیح کنند و تغییر دهند. (در پایان رساله صدپند می‌گوید: هزل را خوار مدارید و در هزلیان به چشم حقارت منگرید.) افزون بر این نوشتار که مشخصاً درباره عبید و توصیف و توضیحی بر آثار او به شمار می‌آید و مورد بحث ما بود، اقبال در مقاله دیگری نیز آثار عبید را مطایبات خوانده‌است، مقاله‌ای با نام «علامه قطب - الدین شیرازی و مطایبات او» (دبیرسیاقی ۱۳۵۰: ۲۹۶-۲۹۰) که پس از گزارشی درباره کارها و کتابهای علمی علامه می‌نویسد: «داستان مطایبات او با فضلا و ایلخانان و مردم عصر او مشهور است و او از جمله دانشمندانی است که مثل قاضی عضدالدین ایچی صاحب مواقف و نورالدین

عبدالرحمن جامی شاعر مشهور، به بذله‌گویی و مزاح مشهور شده و در **مطایبات عبید زاکانی** و کتب لطائف و ظرائف و تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری بعضی از آن جمله مضبوط است. (همان: ۲۹۴) ضمناً با این که موضوع مورد بحث اقبال خوش‌مزگی‌ها و طنزهای علامه است در هیچ کجای مقاله واژه طنز به کار نرفته است که باز، گواهی دیگر است بر اشارات پیشین در این باره.

اما جز جناب پزشکزاد، دیگر محققان پیشینه پیدایی این واژه را به آسانی فروگذاشتند، غیر از کتابها در میان پایان‌نامه‌هایی که به موضوع طنز پرداخته‌اند، تنها آقای جهانگیر صفری در پایان‌نامه خود «نقد و بررسی طنز، هجو و هزل از مشروطه تا ۱۳۳۲» به کوتاهی، بدون ذکر هیچ‌گونه سندی و بدون بحث و فحص در این باره نوشته‌اند: «یادآوری می‌شود که اصطلاح طنز به مفهومی که در این رساله آمده است از حدود ۱۳۳۰ به بعد در ایران معمول شده است و قبل از آن، این کلمه معنای لغوی و قاموسی داشته است و مجلات و نشریات که انواع شوخ‌طبعی در آنها، نشر می‌یافته، به مجلات فکاهی و نویسندگان آنها نیز به فکاهی‌نویس معروف و مشهور بوده‌اند. اما از دهه ۳۰ به بعد در آثار تحقیقی و مجلات و نشریات، اصطلاح طنز رایج شده و برای این نوع ادبی به کار رفته است.» (صفری ۱۳۷۸: ۳۰) می‌بینیم که ایشان حتی همان گمانه-زنیهای پُرسنگ‌لاخ پزشکزاد را نیز پیش ننهاده‌اند تا دست‌گیر جوینده‌ای دیگر باشد! با این همه و پیش از آنکه ما فرض خود را در این باره در معرض داوری بگذاریم، یادآوری این نکته هر چند واضح، ضروری است که هیچ واژه‌ای یک‌باره و در زمانی ویژه به واژگان زبان افزوده نمی‌شود، چه رسد به این که یک‌باره در معنی تازه‌ای نیز به کار گرفته شود. از این روست که جست‌وجویی به این شیوه برای بازیابی زمانی (با یای مصدری بخوانید) که روشن‌گر سرآغاز به کارگیری این واژه باشد، نه منطقی است و نه شدنی؛ و مسلماً هیچ واژه‌ای از ساعت و روز و زمان مشخصی در زبان آغاز به بودن نمی‌کند - البته جز پاره‌ای سکه‌زدنهای شاعرانه یا فیلسوفانه - که بتوان به این شیوه درباره آن داوری کرد. همچنانکه درست نخواهد بود اگر بینگاریم این واژه را کسی یا کسانی که حتی جایگاه ویژه و درخوری در فرهنگ و ادب فارسی یا پژوهشهای ادبی داشته‌اند، به کار برده‌اند و پس از او یا آنان، گروهی به پیروی، آن را رواج داده‌اند، - که اگر درباره واژه‌هایی نادر نیز چنین باشد، دست کم درباره طنز چنین نیست! - بنابراین، بی‌هیچ تردیدی جست‌وجو به این روش و در این باره چنانکه دیدیم نتیجه‌ای در بر ندارد و نخواهد داشت.

اما چنانکه می‌دانیم واژه‌ای تازه آن هنگام به زبان افزوده می‌شود یا در معنی تازه‌ای به کار

گرفته، که معنی و مفهوم تازه‌ای در میان باشد، این معنی و مفهوم تازه که واژه‌ای تازه نیز می‌باید بازگوینده آن باشد در نتیجه اندیشه تازه یا نگرشی نو و از سر نیاز پدیدار می‌گردد؛ خودجوش، برآمده از ذهنی نوآندیش یا در رویارویی با اندیشه‌های دیگری و دیگران.

درباره طنز آنچه به گمان ما پیش آمده، در رویارویی با ادب فرنگ و آشنایی با شیوه نگرش و نقد آثارشان بوده است. اگر می‌گوییم به گمان ما، به این معنی نیست که دیگران چنین سخنی را پیش نگذاشته یا آن را پیشتر نگفته‌اند و گمان و نظری یک‌سره تازه و بی‌پیشینه است؛ بلکه به این معنی که طرح و تأکید بر این نظر و تداول سیر پژوهشی آن را آنگونه که به نتیجه‌ای منطقی و درخور تأمل برساند، پی نگرفته‌اند و ساده‌وارانه و شتابناک از آن برگزشتند. در واقع آنچه پیش از پی‌گیری حضور اصطلاحی واژه طنز در زبان نوپای نقد ادبی نوین اهمیتی به‌سزا دارد، بررسی مبانی فکری پدیدآورنده آن است نه صرف جست‌وجوی زمانی حضور آن. گسست حاصل از آشنایی ما با شیوه‌های نقد فرنگی در شناخت‌شناسی‌مان نسبت به آثار خود، ابتدا موجب تغییر شناخت و سپس بازداوری آثارمان و در نهایت به احساس نیاز برای به‌کارگیری واژه‌ای تازه انجامیده است. این موضوع برجسته و مهم در بحث پیدایی واژه طنز است که در میان همین تحقیقات اندک‌شمار نیز مغفول مانده است. این نکته را می‌توان با طرح این پرسش باز کرد و بهتر فهمید که چرا واژه‌های هزل، هجو، فکاهه یا مطایبه دیگر نمی‌توانستند گویای ویژگیهای شیوه و سبک پاره‌ای از آثار کسانی چون عبید یا دهخدا باشد. هرچند پیشتر آثارشان را با محک این واژه‌ها می‌سنجیدیم؟ پاسخ دور از ذهن نیست، چون شناخت و دریافت ما از رهگذر آشنایی با آثار ادب فرنگ دگرگونی یافته است؛ به بیانی دیگر، آشنایی اندک‌اندک نویسندگان و فرهیختگان ما با نمونه آثار فرنگی و نقد و داوریشان درباره آن آثار، ما را بر آن داشته است تا در داوری خود بازنگری کنیم و واژه‌های پیش‌گفته را گویای ویژگیهای آثار نویسندگان خود ندانیم؛ و از این‌رو و در این رویارویی، از میان واژه‌هایی که در انبان زبان داشتیم آنچه را می‌توانسته بار معنایی تازه بپذیرد برای دریافت تازه‌مان به کار بگیریم. اما متأسفانه به نظر می‌رسد که در برخورد با انواع گونه‌های شوخ‌طبعی که در زبان مبدأ خود، هریک حوزه‌ای مشخص داشته‌اند، ما تنها از یک واژه، یعنی طنز استفاده کرده‌ایم و بس؛ اجازه بدهید پیش از بررسی بیشتر این نظر، به کوتاهی سیر آشنایی‌مان با اندیشه‌های تازه را مرور کنیم:

کانون رواج مفاهیم، واژه‌ها و اندیشه‌های تازه و آشنایی با آن از پیش از مشروطه (۱۳۲۴ ه.ق. / ۱۲۸۵ ه.ش.) و پس از آن روزنامه‌ها بودند و سپس در اواخر روزگار احمدشاه قاجار

(۱۳۴۳-۱۳۲۷ ه.ق.) با چاپ مجله‌ها این کانون آگاهی‌های تازه گسترشی بیش از پیش یافت؛ اندیشه‌ها، پژوهش‌ها و شیوه‌های نگرش نوین به انسان و هرآنچه با او، از او و درباره او بود، جهان پرتکاپوی آن روزگار را (از ۱۹۰۰ م. / ۱۳۱۸ ه.ق.) درست در میانه حکومت مظفرالدین شاه دم‌به‌دم در مرزهای ذهنی، فرهنگی و زیستی آدمی به شتاب درمی‌نوردید و با کندی و درنگ به فراتر از مرزهای پیدایی خود و به کشوری‌های دیگر نیز سرایت می‌کرد. کشورهایی چون کشور ما، که هرچند هم‌چون بسیاری دیگر، سهمی در پیدایی آن نداشت اما از تأثیرات و تأثرات آن نیز برکنار نبود؛ آن‌همه دگرگونی و بازاندیشی و نوآوری که در جهان رخ می‌داد به هر شیوه و با هر درنگی که به ما می‌رسید، برای راه‌یافتن به گستره همگانی به ویژه در حوزه‌های فرهنگی و اندیشگی مجالی برای گفت‌وگو و چند و چون می‌خواست که نه در واپسین آشفته‌گی‌های سیاسی-تاریخی شاه خوش‌باش قاجاری شدنی بود و نه بعداً خودکامگی‌های رضاشاهی بدان میدان می‌داد؛ این مجال یعنی فرصت بازگویی و بازنگری و بازاندیشی در بسیاری از زمینه‌های نوظهور فرهنگی و ادبی با آزادی‌هایی که از جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹)، رضاشاه در ۱۹۴۲ از پادشاهی عزل و سپس تبعید شد) و برتخت‌نشستن شاه جوان ناخواسته ایجاد شد، پدید آمد و گروه بسیاری از مردم را به سوی چاپ و خواندن روزنامه‌ها و مجلات تازه سوق داد. (منظور البته به نسبت پیش از آن و با در نظر گرفتن معیارهای خانگی و ایرانی است و گرنه در نسبت با سایر کشورها، به‌ویژه کشورهای پیش‌رفته وضعیتی اسفناک داشته‌ایم. در این باره برای نمونه می‌توانید به (محسنیان راد ۱۳۸۷: ۵۰۶-۴۹۸) بنگرید.

مجله‌های ادبی نیز از این حوادث برکنار نیستند و به‌روشنی گرفتگی‌ها و گشایش‌های اجتماعی زمان خود را بازمی‌نمایند؛ از مجلات ماندگار، پُرسال و مهم ادبی که پیش از پادشاهی رضاشاه (۱۳۰۴ ه.ش.) کار خود را آغاز کردند و پس از او نیز به چاپ می‌رسیدند، از دو مجله وحید و ارمغان می‌باید نام بُرد. نگاهی گذرا به این دو مجله در سالهای حکومت رضاشاه، نشان می‌دهد آثاری که مایه‌ای از نقد، شوخی یا مطایبه داشتند، به فکاهه و فکاهی نام می‌گرفته‌اند (همانگونه که به‌درستی آقای صفری نیز گفته‌بود) و هنوز نشانی از ورود طنز به این عرصه نیست. به بیانی دیگر هنوز سنت عصر مشروطه در اطلاق فکاهه به این دست آثار، در این زمان نیز تداوم داشته‌است؛ اما از دهه بیست به بعد، کم‌کم این دو مجله جای خود را - از دید اهمیت و تأثیرگذاری - به مجله‌های دیگری چون یغما و سخن می‌دهند و دامنه اصطلاحات این حوزه نیز گسترش می‌یابد. یعنی واژه‌های مطایبه، شوخی و دیگر واژه‌ها نیز به کار گرفته می‌شود؛ یغما و



همکاران آن نماینده گرایش و پاس داشت دیدگاه‌های سنتی‌تر و پای‌بند ادبیات کهن و شعر پیش‌نیمایی بودند و حبیب یغمایی چنان پایبند این باور خود بود که هیچ‌گاه اجازه نداد، شعری نیمایی در شمار شعرهای این مجله به چاپ برسد؛ از سوی دیگر مجله سخن به سردبیری دکتر پرویز ناتل خانلری، نماینده گروه جوان‌تر و جویاتر جامعه ادبی بود که روش و منشی نو در برخورد با ادبیات - چه کهن و چه نو- در پیش گرفته بود و پذیرای زمینه‌های نگرشی تازه به ادبیات و مقولات تازه آن می‌نمود.

به پاس اهمیت و تأثیر این دو مجله که متن اصلی دیدگاه‌های کهنه و نوی افاضل ادبیات در موضوعات مختلف را در دهه‌های طولانی نشان می‌داد، ما برای بررسی چگونگی ورود طنز به عرصه اصطلاحات ادبی، همه عنوانهای مقالات و گاه متن بعضی از مقالات را در هردو مجله از آغاز (هر دو با اندک تفاوتی در سال، از دهه بیست آغاز به انتشار کردند) تا پایان سال ۵۰ بی‌هیچ کم و کاستی بازدیدیم؛ اما درخور تأمل اینکه، نه هیچ مقاله مستقلی درباره طنز در این دو مجله بود و نه هیچ استاد بنامی، از استادان ادب فارسی مقاله‌ای که در نام آن واژه طنز را به کار گرفته باشد، در این میان نوشته بود! حاصل این بررسی و نتیجه آن گویای این مطلب مهم است که واژه طنز، موضوع و تعریف آن دغدغه غالب در این سه دهه نبوده است و گرنه حتماً هم‌چون بسیاری از موضوعات دیگر در قالب مقاله طرح می‌شد و به چاپ می‌رسید. هم‌چنین جالب است بدانید در دو نمونه‌ای که از کاربرد واژه طنز در مجله سخن بدست آمد، در هردو مورد نویسندگان مقاله، مترجم بودند و مقاله درباره نویسنده‌ای اروپایی، اثر یا آثار او بوده است؛ که نشان از تلاش برای برابرگزینی واژه طنز در قبال آثار و نوشته‌های فرنگیان است.

از این دو مقاله، مقاله‌ای که در عنوان آن نیز واژه طنزنویس به کار رفته است، مقاله‌ای است با نام «ویلیام تاکری، طنزنویس بزرگ انگلیسی»؛ با این که نویسنده طنز را در عنوان به کار گرفته است اما در متن مقاله واژه‌های هزل، طنز، نیش‌خند و هجا را مترادف و همراه هم به کار برده است و ارزش مجزایی به طنز نداده. برای نمونه در جایی می‌نویسد: «فَعَالِيَّتْهَای ادبی اش جز نیش‌خند و استهزاء چیز دیگری در بر نداشت. با وجودی که مردم را به باد طنز(!) می‌گرفت، در دل نسبت به آنها احساس رحم می‌کرد... در طنز و هجای تاکری کینه‌توزی و بدجنسی نیست.» (پیرنظر ۱۳۳۹: ۷۸۲) و در صفحه بعد فکاهه را نیز به این شمار می‌افزاید: «به نوشتن داستان و سرودن شعر و مقاله‌های **فکاهی** ادامه داد.» (پیرنظر ۱۳۳۹: ۷۸۳)؛ با این همه نباید پنداشت که کاربرد واژه طنز در میان همه مترجمان مرسوم بوده و عمومیت داشته است چراکه مثلاً درست در

همین سال و در همین مجله، آقای نجف دریابندری مقاله‌ای دارد دربارهٔ اُسکار وایلد که در ابتدای آن نوشته‌است: «در زندگی و آثار او کفر و دین، رنج و لذت، زیبایی و زشتی، دلکشی و معلمی، هزلالی و فیلسوفی در کنار هم دیده می‌شود.» (دریابندری ۱۳۳۹: ۴۰۱) و در متن مقاله نیز او را هزال خوانده؛ در صورتی که اگر از ما و شما دربارهٔ وایلد و آثارش بپرسند، بدون شک خواهیم گفت که طنزپرداز یا طنزنویس بوده و آثاری به طنز دارد؛ بد نیست بدانید در همین دهه و چند سالی پیش از این استاد بنامی چون مجتبی مینوی، هم‌چنان بر سنت پیشین، از همان واژه‌های مرسوم برای عبید استفاده می‌کند. ایشان مقاله‌ای در مجلهٔ یغما دارد به نام «قصهٔ موش و گربهٔ منظوم» که توضیحی بر منسوب بودن این اثر به عبید است و درست در سرآغاز آن می‌نویسد: «ما از بچگی همیشه شنیده‌ایم که به عبید زاکانی، شاعر مشهور هزل‌سرا و لطیفه‌نویس و بذله‌گوی قرن هشتم و هم‌عصر خواجه حافظ شیرازی نسبت داده‌اند که...» (مینوی ۱۳۳۶: ۴۰۲) و در هیچ کجای مقاله واژهٔ طنز را به کار نبرده است. پس دههٔ سی را نمی‌توان سرآغاز کاربرد جدی و عامدانهٔ واژهٔ طنز دانست؛ در دههٔ چهل نیز این واژه، پراکنده و گذرا و تنها در متن بعضی از مقالات به چشم می‌خورد؛ برای نمونه در مقالهٔ «لغت‌نامهٔ شیطان، عبید زاکانی و عبید امریکایی» آقای پژوهنده می‌نویسد: «مسائل مربوط به اخلاق و اجتماع و سیاست و ادبیات و فلسفه را به باد طنز و استهزاء گرفته است. طنزی که همیشه نیشدار و منفی و نومیدانه است.» (پژوهنده ۱۳۴۷: ۶۵) اتفاقاً دوباره در همین سال، آقای دریابندری مقاله‌ای در معرفی برنارد شاو دارد که او را نیز هم‌چون وایلد، هزال دانسته و نوشته‌است: «هزل او، مانند هزل بسیاری از هزالان برای مدافعه در برابر دست انداخته شدن به وجود آمده.» (دریابندری ۱۳۴۷: ۱۲۰) تنها نمونه‌ای که در این دهه وجود دارد و خارج از این داوریه‌ها قرار می‌گیرد، نوشته‌ای است در بخش معرفی کتاب در مجلهٔ سخن (مرداد ۱۳۴۵) که نویسندهٔ آن فقط به ذکر حروفِ اول نام و نام‌خانوادگی و یا نام خانوادگی اش، اکتفا کرده و به این سبب هویتش مشخص نیست؛ نام این نوشته یا معرفی، «شناخت عبید زاکانی» است و معرفی آن: ش.ک (شفیعی کدکنی؟) ایشان می‌نویسد: «طنز عبید در عین شیرینی تلخ است و با تلخی شیرین ... باید توجه داشت که میان سخنان مستهجن و زبان طنزآمیز فاصله‌ای بسیار دور و یا مرزی بسیار دقیق وجود دارد.» (ش.ک ۱۳۴۵: ۷۴۲) با این که نویسنده، آگاهانه و با دقت واژهٔ طنز را در نوشتهٔ خود به کار گرفته‌است اما به روشن‌گری بیشتر در این باره نمی‌پردازد و طنز عبید و زبان طنزآمیز او را بدیهی فرض می‌کند و نیازی به توضیح و تفکیکِ مسایل مطروحهٔ

خود نمی‌بیند. که ای کاش جز این می‌کرد تا در تاریخچه کاربرد طنز جایی بهتر می‌یافت. به هرحال، چنانکه دیدیم طنز در دو دهه سی و چهل وضعیتی از این گونه دارد، اما کاربرد جدی و اندیشیده طنز و بحث و فحص درباره چگونگی و ماهیت آن در واقع، از دهه پنجاه و نه در مجلات مطرح ادبی که در مجلات نوپای دیگر آغاز می‌شود. دو مقاله درباره طنز، یکی از آقای دکتر حسن جوادی در مجله نگین، با نام «طنز و مذهب» و دیگر مقاله «طنز چیست؟» از حسین بهزادی اندوه‌جودی هردو در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسیده‌است که سرآغاز نگرش جدی و تأمل درخور به این موضوع به شمار می‌آید. بعد از این و در سالهای بعد این زمینه ادامه می‌یابد با مقاله‌ای از محمود عنایت با نام «طنز و هزل در ادب فارسی» یا در همین سال، مقاله «حاضر جوابی‌های ادبی و طنز در شعر پارسی و بیان نمونه‌هایی از آن» از آقای باقرزاده.

بنابراین برآیند، بررسی‌های ما نشان می‌دهد که ۱. آشنایان با ادبیات اروپایی، در مواجهه با آثار و نویسندگان آن و در برابر گونه‌های ادبی‌ای که با زبانی غیر جدی به انتقاد پرداخته‌اند واژه طنز را اختیار کرده‌اند تا ویژگیهای متفاوت آن از سایر واژه‌های موجود در زبان فارسی را یادآور شوند. ۲. هیچ‌یک از بزرگان ادب فارسی و پژوهشگران سرشناس آن، طنز را اصطلاح نکرده‌اند. ۳. کاربرد طنز از مجلات جدی ادبی و تأثیرگذار آغاز نشده است بلکه اتفاقاً از مجلات به نسبت، حاشیه‌ای و کم‌اهمیت‌تر شروع شده است. و ۴. سرآغاز کاربرد گسترده و بحث و چالش درباره طنز، از دهه پنجاه آغاز می‌شود و در دهه‌های پیشین به ندرت و پراکنده به کار می‌رفته است.

## منابع

- آشوری، داریوش. ۱۳۷۴. فرهنگ علوم انسانی. تهران: مرکز.
- افشار، ایرج. ۱۳۵۶. فهرست مقالات فارسی. جلد اول. تهران: شرکت سهامی (کتابهای جیبی).
- اقبال آشتیانی، عباس. ۱۳۲۱. کلیات عبید زاکانی. تهران: انتشارات مجله ارمان.
- انوری، حسن. ۱۳۸۱. فرهنگ بزرگ سخن. ج ۵. تهران: سخن.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. ۱۳۳۰. برهان قاطع. به اهتمام دکتر محمد معین. ج ۴. تهران: زوآر.
- پزشکزاد، ایرج. ۱۳۸۱. طنز فاخر سعدی. تهران: شهاب.
- جُرّ، خلیل. ۱۳۷۷. المعجم العربی/الحديث. فرهنگ عربی - فارسی لاروس. ترجمه سیدحمیدطیبیان. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- جعفری، محمدرضا. ۱۳۸۱. فرهنگ فشرده (انگلیسی - انگلیسی / انگلیسی - فارسی). تهران: فرهنگ نشر نو.
- حق‌شناس، علی محمد و دیگران. ۱۳۸۷. هزاره (انگلیسی - فارسی). تک‌جلد. تهران: فرهنگ معاصر.
- حبیب، سلیمان. ۱۳۷۷. فرهنگ معاصر (فارسی - انگلیسی / انگلیسی - فارسی). تک‌جلد. تهران: فرهنگ معاصر.

- دبیرسیاقی، محمد. ۱۳۵۰. مجموعه مقالات عباس اقبال آشتیانی. تهران: خیام.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۷. لغت‌نامه. ج ۱۰. تهران: مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد. ۱۳۷۵. غیاث‌اللغات. به کوشش دکتر منصور ثروت. تهران: امیرکبیر.
- کهنمویی پور، زاله و دیگران. ۱۳۸۱. فرهنگ توصیفی نقد ادبی. تهران: دانشگاه تهران.
- محبوب، محمدجعفر. ۱۹۹۹. کلیات عبید زاکانی. زیر نظر احسان یارشاطر. نیویورک: Bibliotheca persica press.
- محسنیان راد، مهدی. ۱۳۸۷. ارتباط‌شناسی. چاپ هشتم. تهران: سروش.
- معلوف، لوئیس. ۱۳۸۲. المنجد للطلاب. ترجمه احمد سیاح. عربی به فارسی. ج ۲. تهران: انتشارات اسلام.
- معین، محمد. ۱۳۶۴. فرهنگ فارسی معین. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- نبوی، محمد و مهاجر، مهران. ۱۳۸۱. واژگان ادبیات و گفتمان ادبی. تهران: آگه.
- نفیسی، علی اکبر (ناظم‌الاطباء). ۱۳۴۳. فرهنگ نفیسی. ج ۳. تهران: کتاب‌فروشی خیام.
- ور، هانس. ۱۳۸۷. فرهنگ معاصر عربی-فارسی. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران: نشر نی.

### پایان‌نامه

- صفری، جهان‌گیر. ۱۳۷۸. نقد و بررسی طنز، هجو و هزل از مشروطه تا ۱۳۳۲. به راهنمایی تقی پورنامداریان. دکتری. دانشگاه تربیت مدرس.

### مقالات

- نائل خانلری (آ)، پرویز. ۱۳۲۵. «یک منتقد اجتماعی زبردست (عبید زاکانی)». ۶-۷. دوره سوم. سخن. تهران. آذر و دی.
- نائل خانلری (ب)، پرویز. ۱۳۲۶. «یک منتقد اجتماعی زبردست (عبید زاکانی)». ۸-۹. دوره سوم. سخن. تهران. اردی‌بهشت و خرداد.
- پیرنظر، هوشنگ. ۱۳۳۹. «ویلیام تاگری، طنزنویس بزرگ انگلیسی» ۱۲۵. دوره یازدهم. سخن. تهران. آبان.
- دریابندری، نجف. ۱۳۳۹. «اسکار وایلد و آثارش». ۱۲۲. دوره یازدهم. سخن. تهران. مرداد.
- مینوی، مجتبی. ۱۳۳۶. «قصه موش و گربه منظوم». ۱۱۳. دوره. یغما، آذر.
- پژوهنده، بی‌نا. ۱۳۴۷. «لغت‌نامه شیطان، عبید زاکانی و عبید امریکایی». ۲۰۳. دوره هیجدهم. سخن. تهران. خرداد.
- دریابندری، نجف. ۱۳۴۷. «برنارد شاو». ۲۰۴. دوره هیجدهم. سخن. تهران. تیر.
- ش، ک. ۱۳۴۵. «معرفی کتاب: در شناخت عبید زاکانی». ۱۸۵. دوره شانزدهم. سخن. تهران. مرداد.
- جوادی، حسن. ۱۳۵۱. «طنز و مذهب». ۸۹. سال هفتم. نگین. تهران. مهر.
- بهزادی آندوه‌جردی، حسین. ۱۳۵۱. «طنز چیست». دومین کنگره تحقیقات ایرانی. صص. ۲۳-۳.
- عنایت، محمود. ۱۳۵۲. «طنز و هزل در ادب فارسی». ۹۷. سال هشتم. نگین، تهران. خرداد. صص. ۱۶-۱۳.

- باقرزاده، علی. ۱۳۵۲. «حاضر جوابی‌های ادبی و طنز در شعر پارسی و بیان نمونه‌هایی از آن». ۱۲۰. وحید، تهران. آذر. صص. ۹۶۴-۹۵۰.

### عربی

- الخوری الشرتونی اللبناني، سعید. ۱۸۸۹. *أقرب الموارد فی فصیح العربیة و السّوارد*. مُرسَلی الیسوعیة. لبنان. بیروت.
- ابن منظور. ۱۹۲۵. *لسان العرب*، علی سیری. المجلد الثامن. بیروت: لبنان دار احیای التراث العربی.
- الجوهری، اسماعیل بن حماد. ۱۹۵۶. *الصّحاح (تاج اللّغه و صحاح العربیة)*. احمد عبدالغفور عطّار. المجلد الثانی. مصر. قاهره: دار الکتب العربی.
- الزبیدی، السید محمد مرتضی. ۱۹۶۶. *تاج العروس*، المجلد الرابع. لبنان. بیروت: دار صادر.
- الفيروز آبادی، محمد الدین محمد بن یعقوب. ۱۹۸۷. *القاموس المحیط*. الجزء الثانی. سوریه. دمشق: مؤسسه النوری.

